

عبدالمجید

ویژه نامه بیست و سومین سال یاد شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری

بخش سوم



آفتاب در آئینه

«شهید مزاری در آئینه ادبیات و شعر»



شهید مزاری  
در آینه‌ی ادبیات و شعر

# سرش ز گردش این چرخ پیر بالا بود!

محمد عزیزی



حکمت و شریعت آراسته، در «منطق الطیر» عطار به بیت‌الغزل نشسته؛ عشقی که مولانا برپای «شمس» ریخته، «گلبانگ سربلندی» آسمان عرفان حافظ شده؛ «مُحیط اعظمی» که بیدل را بر عرش معانی بالا برده، اقبال لاهوری را در «اسرار خودی» به فریاد آورده؛ مرثیه‌ها و چکامه‌هایی که کمیت اسدی (۶) را بر «تیغ بیداد» عرضه کرده، شهید بلخی را سالیان سال «محبس استبداد»، فرسوده است!

تاریخ، در خلق اثر شهکار و ماندگار از حماسه‌ها و عاشقانه‌ها، اغلب قهرمانان و اسطوره‌گانی را سوژه سروده‌ها و ترانه‌های‌شان گرفته و در ستایش از نیکی‌ها و سرایش از پاکی‌ها، اثر و هنر آفریده‌اند؛ شعرای معاصر نیز در مواردی که حماسه‌سازی برخاسته و اسطوره‌مردانی، ستاره رخسند آرزو و آرمان مردم و ملتی شده‌اند؛ در تکریم و تجلیل از نقش بلند و شکوهمندشان، سخن‌سرایی و حماسه‌خوانی کرده بازبان و بیان رسا و مانای شعر، فرهمند و هدفمند به تصویر و تفسیر نشسته‌اند.

در افغانستان معاصر، تنها کسی که امتیاز ایستادن بر بلندای این ستارگی و قهرمانی را یافته و با حماسه‌آفرینی و جانفشانی، بر سپهر سرود و سخن‌کثیری از شاعران در داخل و خارج کشور درخشیده و بالاتر از اسطوره، با قیامتی

شعر، از گذشته‌های دور ورود و سرود در حوزه زبان و بیان آدمی، همواره آینه تمام‌نمای کشف و شهود از عالم جان و روان شاعر بوده و آرایه‌ها و نمایه‌های نهان در خیالخانه حال و احساس شاعران را به دیگران و جامعه و جهان انعکاس داده است. پرتو و پردازش این آینه، بسته به پویا و درخشش ذهن و ضمیر هر شاعر و برخاسته از نور و نموری که عرضه و عرصه‌تَمنا و تماشای آن می‌شود، سایه‌روشنی از حظ و حظ دارد و از قبض و بسط دایره معرفت و شعاع شخصیت هر شاعر، حلاوت و حماضت و اوج و اعتلا می‌یابد. شاعران در هر دوره و زمان؛ از زبان و بیان برجسته و برتر شعر، در انتقال معانی و مفاهیم به جامعه و جهان بهره برده و پارادکس همیشگی ژنوس و پرومتئوس (۱)، بودا و مارا (۲)، زرتشت و گرهما (۳)، برهمن و اهریمن (۴)، الله و ابلیس، فرشته و عفربته، نور و ظلمت، محبت و نفرت، داد و بیداد، نیکی و بدی، عشق و خشم، زیبایی و زشتی، اشک و لبخند و... از منشور تجربه آنان گذشته و نورش در سرگذشت فرد فردشان تجزیه شده و در گستره جان و جهان، هیاهو برانگیخته است!

«ایلیاد و اودیسه» ای را که هومر (۵) به اسطوره‌سازی گرفته، فردوسی طوسی در «شاهنامه» خردخوانی و حماسه‌سرایی کرده؛ «حدیقه الحقیقه» ای که سنایی به



استثنا بود، اشعار سروده شده برای آن شهید نیز در غنا و اعتلای ادبی و هنری کشور، کاملاً استثنا و از عناصر صوری و معنوی نیز به شدت زیبا و در حد اعلاست.

تعبیرهای حسی - حماسی همچون «رهبر، پدر، پیر، پرچمدار، بابه، سالار، سردار، باغبان، باران، سرو، صنوبر، کاج، شمشاد، نخل، چنار، لاله، شقایق، کبوتر، عقاب، شاهین، پرستو، پرنده، گل، کوه، آسمان، سپیده، سحر، فلق، شفق، خورشید، موج، دریا، رود، بابا، پامیر، آمو، آینه، آب، آفتاب، شهاب، ستاره، صاعقه، سیمرغ، صخره و...» نمادها و استعاره‌های زنده و برجسته‌ای‌اند که با پسوندها و پیشوندهای متناسب، در شعرها به زیبایی استفاده شده و تصویرهای رسایی چون «قامت آزادی، تفسیر دل، ذبح عظیم، حجم آسمان، آفتاب مغرور، غیرت آذرخش، تندیس رنج، تصویر خطر، صخره صبور، قلّه ستیغ، سرخط عشق، رود پرخروش، شطح ناگشوده، شعر ناسروده، پامیر پرستاره، کوه شعله ور، باز بی آشیان، شمع شب فروز، سرو ستاره پوش، نبض‌های و هو، مرهم‌گذار زخم، آینه دار ایل، حقیقت همیشه جاری، خشم سرخ کوه...» مزاری را با صفات و مختصات کاریزمایی‌اش، بر مسند پیشوایی و رهبری اوج داده، در حد اعلائی امکان تا محبوبیت و معنویت پدری هم بالا برده است!

بیش از ۱۵۰ شاعر که اعظم‌شان اهل اندیشه و اثر و هنر و از مفاخر وزین ادب و فرهنگ کشورند؛ به همان پیمانه‌ای که شهید مزاری را در جلوه «خیر»؛ تلمیحاً و تلویحاً با صفات و ملکات ممتاز اساطیری - حماسی، تاریخی - دینی، و ارزشی - انسانی چون «هاییل، نوح، ابراهیم، خلیل، ذبیح، کلیم، یوسف، مسیح، امین، حسین، بودا، برهمن، شمن، تهمتن، رستم، اسفندیار، سیاوش و...»، آراسته و دادخواهی انسانی و حق طلبی ملی‌اش را آگاهانه در اذهان جامعه

از حقیقت، قامت آراسته و سوژه زیبایی عشق و عرفان و ابژه رسای حماسه و مرثیه‌شان شده، «رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری» است؛ بزرگمرد آزاده و شررگرفته‌ای که بهره‌اش از زندگی سراسر خون و زخم مبارزه و مقاومت، چیزی جز شکنجه و شهادت برپای احقاق حق انسانی و احیای هویت و حریت مردم بینوا و بی‌صدای این آب و خاک نبود و فریاد غرا و شکوفای دادخواهی‌اش از دل آتش و دود و بمب و باروت، همواره در دعوت به برادری و برابری ملی و انسانی، در افغانستان و جهان طنین داشت.

شاعرانی که مزاری را سراینده دردهای ناگفته و زخم‌های ناشکفته عصر و نسل‌شان یافته و شناخته‌اند، بی‌هیچ جایزه و وجیزه و بعضاً تقبل مغضوبیت و محرومیت زمانه؛ شعر را تنها شولای شیوا و همیشه مانای قامت مردی یافته‌اند که سرمایه شیرین و سنگین هستی خود را در راه بلندی و باورمندی مردم نثار کرد و خود از دنیای درد و رنج، جز شکنجه و شهادت ارمان نبرد و با پیام‌های بویا و پذیرایی از التزام بر حق طلبی، اهتمام بر دادخواهی، ابرام بر برادری، اصرار بر برابری، راستی در قول، درستی در عمل، وفای به عهد، روشنی در اندیشه، استواری در مبارزه، ایمان به آرمان، ثبات بر پیمان، اعتماد به هم‌زمان، احترام به هم‌نوعان و اکرام انسان؛ غیر از یک چین کهنه، مال و منالی برجای نگذاشت و غریب و سعید و شهید در گذشت.

شعرهایی که برای این شهیدمرد ستودنی و مثال‌زدنی گفته و سروده شده‌اند، در انواع و اوزان مختلف از دوبیتی و رباعی تا غزل و مثنوی، تا ترکیب بند و قصیده، تا نیمایی و چهارپاره، تا سپید و آزاد، هرکدام از حیث فورم و محتوا، زیباترین اشعار و ماناترین آثار است؛ و همان‌گونه که پدیده «مزاری» در عرصه سیاست و اجتماع افغانستان در این قرن یک



”

شعرهایی که برای این شهیدمرد ستودنی و مثال‌زدنی گفته و سروده شده‌اند، در انواع و اوزان مختلف از دوبیتی و رباعی تا غزل و مثنوی، تا ترکیب بند و قصیده، تا نیمایی و چهارپاره، تا سپید و آزاد، هرکدام از حیث فورم و محتوا، زیباترین اشعار و ماناترین آثار است؛ و همان‌گونه که پدیده «مزاری» در عرصه سیاست و اجتماع افغانستان در این قرن یک سروده شده برای آن شهید نیز در غنا و اعتلای ادبی و هنری کشور، کاملاً استثنا و از عناصر صوری و معنوی نیز به شدت زیبا و در حد اعلاست.

“







## شهید مزاری در آینه ادبیات و شعر

هر چند که دسترسی به تمام این اشعار در سطح جهان، ممکن نیست و نمی‌توان به آسانی جمع‌آوری و داوری کرد؛ اما از مجموعه‌هایی که تا هنوز نشر و چاپ شده‌اند، برمی‌آید که بی‌شماری از شاعران؛ زیباترین شعرها را در آمیزه‌ی بی‌از عشق و آهنگی از مرثیه و حماسه، هنرمندانه در زلف پریشان غزل گره زده و درد و اندوه‌شان را در این نوع از شعر تجلی داده‌اند؛ با تصویرگری‌های بکر و بدیع و تمثیلات و تشبیهات رفیع و منیع، استعارات و کنایات تازه و بی‌پیشینه آمیخته با ایجاز و مجاز را وارد ادبیات میهنی کرده و در محشری از حسن و زیبایی صوری و معنوی، به تماشا گذاشته‌اند:

آه ای همیشه، وسوسه‌واژه‌های من  
هر لحظه ذوق گفتن شعری برای من  
هر روز، چشم‌های مرا میزنی کلید  
هر لحظه، در برابر من می‌شوی شهید  
هر روز، تکه تکه شده تازه می‌شوی  
در خلق، بیش و بیشتر آوازه می‌شوی  
روح تو چشمه‌ای است که در خاک جاری است  
روحی که خاک در جریانش بهاری است  
تو کیستی؟ که وسوسه‌های نگاه تو  
چون آسمان، در آینه و آب، جاری است  
از انعکاس چشم کی، آبی است آسمان؟  
این رنگ چشم کیست که این‌گونه ساری است  
هر جای غنچه‌ای که سر از گل کشیده است  
رنگ به بر نشسته خون «مزاری» است...

(محمد بشیر رحیمی)

\*\*\*

... بهار نام گل سرخ کوهساران بود  
که نا شکفته در اندوه دشت مدفون شد  
همان که یک چمن آهوه به دشت لیلی داد  
هزار لیلی و شیرین که دید مجنون شد  
برای گندم هلمند آب و دهقان بود  
به دست مردم خود نان، به رگ رگش خون شد  
دو چشم آبی اش آن سان برین وطن بارید  
که هیرمند و هریرود و سند و جیحون شد  
چنان به پای درختان غرب کابل ریخت  
که کوچه کوچه افشار رود هامون شد...

(روح‌الله روحانی)

سبک‌های نوین و مدرن نیمایی، سپید و آزاد شعر معاصر نیز قالب‌هایی‌اند که کثیری از شاعران نواندیش، دروازه‌های گلچین و آهنگین درد و فراق و عشق و عاطفه مزاری شهید را با ترکیب و تلطیفی لبریز از تصویر و ترنم، صدا و سرود کرده‌اند؛ با زبان و بیان وزین و فخیم، آیش‌ها و تراوش‌های

و تاریخ، نهادینه و برجسته کرده‌اند؛ دشمنان دادخواهی و حق طلبی آن شهید را نیز در نماد «شر»، با عنوان و مختصات متنازل و متضاد از حبط و حصی همچون «قایل، نمرود، شداد، فرعون، بلعم، سامری، یهودا، حرامی، شغاد، شمر، یزید، ابولهب، دیو، دد، غول، اهرمن، بهمن، برف، شب، سنگ، تبر، داس، تیشه، گرگ، شغال، زغال، دجال، زاغ، کلاغ، رهن، نامرد، ناجوان، نابردار و...»، به تحقیر و تعریض گرفته و روح جمعی را از آنان نفرت داده‌اند.

تصویرگری‌ها در رگ رگ برخی اشعاری که در روزگار نزدیک به مقاومت و شهادت مزاری شهید سروده شده‌اند؛ به حدی پرتنگ و آمیخته با آهنگی از خشم و عشق است که علاوه بر جلوه‌های صوری و اقناع و اشباع از جاذبه‌های معنوی سرایش‌ها؛ دیروز مقاومت و شهادت مزاری را در امروز مدنیت و دموکراسی، از دریچه خیال و احساس شاعر، متجلی می‌کند و معرکه‌ای را می‌نماید که در یک سو منطق مهیمن و روشن حق و عدل و برادری و برابری؛ بر احیای هویت و احقاق حق و تأمین عدالت و حفظ موجودیت خود تاپای جان می‌ایستد! و در سوی دیگر، نفیر جنگ و تفنگ؛ با سکر و تبر و بمب و باروت تفرعن و تکبر، بر قتل و حذف و نفر و نفیش می‌کوشد و لشکر می‌کشد!

در این مختصر، نه فرصت پرداختن به تمام این اشعار فوار است و نه فرصت حوض و غوص در این دریای موج و پرتابتهاج؛ ذکر قطعه‌ها و برشهایی از انواع این اشعار هم نه از تفصیل در انتخاب، که از تسهیل در دستیاب است؛ و نیز نبود ظرفیت اشراق بر همه اشعار و کمبود فرصت ارتشاف ادبی-هنری تمامی ابیات! زیرا که اشعار در هر نوع و وزن و سبک از کلاسیک و آزاد، هرکدام زیباتر و رساتر از دیگری سروده شده، تفسیرها و تمثیل‌های شیوا و شکوفایی همچون «حجله‌های گلزده، اقامه بند امید، برگ بهار عدل، غربت کهن پا، زخم گرز جوش، شیوع جوش جنگل، یک نسخه آسمان، نفس انداز دیده‌ها، سکر کبود چشم، غنچه‌های سرخ سوز، رقص برگ در گذر باد، شاخه‌های تابوت خاکستری درد، آینه قبیله اندوه، خون سبز درختان، تابوت سرخ خاطر، غننامه بلند دل، دستان شعله ریز، زمزمه سرخ تکلم، رکوع زرد جنگل، تقویم گل سرخ، برق نیش پلنگ، جگر رود تشنه، خون آبی آفتاب، توسن آتش رکاب، زخم سرخ آینه، بیشه‌های شعله‌ور، یک چمن آهو، طلوع بی پایان، خون روشن خورشید، چشم روشن ماه، دشت های دام گستر، صخره‌های دشوارگذار، مجال شکوفای ماه، چشمان سبزشمالی، مردان تشنه مرگ و...» هرکدام در اوج تازگی و زیبایی مرورید تابان و غلطان بحر آهنگ و فرهنگ «مزاری» گشته؛ هر زمان بر ژرفا و پهنای جاری و جهان‌شمول آن افزوده و رو به بیکرانگی‌های زلال و سیال، شور و شتاب گرفته است.



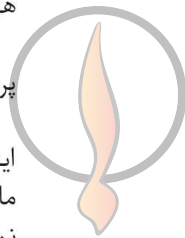
تاسیس ۱۳۹۴

بکر و بدیع ذهن خلاق و حذاق خود از تلاش‌ها و طپش‌های دلاورانه و پدرانۀ مزاری را به زیباگری و نکته‌پروری گرفته‌اند؛ با نگاه ژرف و سپیده‌خوانی‌های شگرف، حس و حال و خیال حماسه‌ساز و نوپردازشان را در پیوند به پردازش پیام‌های بلند و عدالت‌مند انسانی - حماسی آن شهید بر گسترۀ ادب و هنر معاصر، به آیینۀ داری و نمادآفرینی نشستند؛ و حنجرۀ گر گرفته یاددهانی و آشنایی اذهان نسل نوگرا و خردپیمای پسمازاری، با اندیشه‌ها و آرمان‌های مبارزاتی مبتنی بر دادخواهی و حق‌طلبی ملی و انسانی شده‌اند که ذبح عظیمی از یک عصر و نسل گرفت تا به فراموشی و خاموشی تاریخی‌شان درین کشور پایان داد:

با شادمانی، آن را فراموش کنید  
تفنگ را فراموش کنید  
انتقام را نیز  
اما گیسوان سرخ بنفشه‌های پاکدامن افشار را هرگز  
دخترانم!  
چهل دختران را به خاطر بسپارید  
چهل دختران را همیشه به خاطر بسپارید  
چهل دختران را در خیابان‌های برجی و افشار  
زنده نگاه...  
همین جا بود که او چشمان سبز شمالی‌اش را فرو بست!  
(قنبرعلی تابش)

\*\*\*

زمین چرخید  
دوازده بار  
و تو سلام نگفتی  
کجای این خاک از تو معطر است؟  
آی مرهم زخم‌های کهن!  
مرغان گُر گرفته را پناهی نیست؟  
چارسودشت  
چارسو فریاد  
چارسوشلیک  
قبای تو  
تنها تسلائی خاطری بود که  
هرگاه آشوب توفان  
سایۀ مرگ را نزدیک تر می‌کرد،  
پرستوها سراسیمه در آن  
پناه می‌جستند  
اینک کجای این خاک از تو معطر است؟  
ما کدامین غربت خویش را  
نم  
گریه کنیم؟...  
ما را گفتند: هندوکش زنده است  
«با با»،



بنیاد اندیشه‌نم

تاسیس ۱۳۹۴

گام‌های آشنایی است  
که از راه پخته ابریشم می‌گذرد  
و تو گفته بودی:  
آزادی حق همه است  
مغاره‌های بامیان  
چشم گشوده‌اند  
تابینند

خورشید پشت کدام افق پنهان شده است؟  
(محمود جعفری)

از گور تاریک تاریخ بر خاستی  
صدایت زنگ زنجیرهایی را داشت  
که بر پای مردان قبیله‌ات انداخته بودند  
صدایت!  
زخم بود  
خون بود صدایت!  
وحشت کودکانی بود  
که سرهای خشکیده بر مناره‌ها کابوس هر شب شان بود  
بر خاستی از گور تاریک تاریخ  
و فریاد زدی  
زمین حق است  
آسمان حق است  
و شانۀ‌های تازیانه خورده قبیله‌ات حق است...  
کشته‌اند ترا  
تو اما نمرده‌ای  
بهار که بیاید  
درختانی به بار می‌نشینند که ریشه در خون تو دارند  
و کتاب‌های تاریخ به یاد خواهند داشت  
مردی را که از زخم و زنجیر بر خاست  
و فریاد کرد  
زمین حق است  
آسمان حق است  
و شانۀ‌های تازیانه خورده قبیله‌ام حق است!

(شکریه عرفانی)

\*\*\*

... پدر با آخرین نگاه سبز خونالودش فریاد می‌زد  
دخترانم!  
من تنها کابل سیاه را دیدم  
کابل خونین را  
کابل گرسنه را  
اگر شما کابل سبز را دیدید  
اگر شما درین شهر دیگر جنگ را مشاهده نکردید





## شهید مزاری در آینه‌ی ادبیات و شعر

### کشیدی خط سرخ زندگی را

(مهتاب ساحل)

مجموعه شعرهایی که تاحال در این راستا به دست آمده و به نشر رسیده، نشان می‌دهد که بیشترین ابیات و جدی‌ترین اشعار برای مزاری شهید، در قالب مثنوی سروده شده و شاعران زیادی، قامت بالای مثنوی را استعاره استواری و بلندی ستوده مرد ایستاده‌ای گرفته‌اند که همچون کاج گشن، از دل جنگل اندوه و انبوه درد و رنج و شرر و تبر و خون و خطر، سرکشیده و تجلی تمام نمای قیام و مقاومت حق طلبانه و دادخواهانه مردمش شده است؛ گویا که رسای قامت این قهرمان مقاومت برحق، جز در بلندای اسطوره آرا و حماسه پیمای مثنوی ممکن و میسر نیست و گنجاندن بحر در کوزه، جز «قسمت یک روزه» (۷)، هرگز نمی‌تواند عشق و عطش تاریخی هر عصر و نسل، از یافت و شناخت «مزاری» و اندیشه و مبارزه و اهداف و آرمانش را بنشانند و حماسه سرخ شهامت و خوننامه شهادتش را به آیندگان بنمایند و بشناساند!

سرش ز گردش این چرخ پیر بالا بود  
ز توش و تاب شب سر به زیر بالا بود  
مجال سیر نهنگی که میل دریا داشت  
ز حجم کوچک این آنگیر بالا بود  
کلام کوه شکافش که سر اعظم داشت  
ز هضم هاضمه‌های حقیر بالا بود  
تو کوهوار سر ریشه سخت می‌ماندی  
به رخم باور توفان درخت می‌ماندی  
تورا به جرم بلندی ز باغ بیریدند  
ز سر بلندی ات ای سرو سبز ترسیدند

(سید ابوطالب مظفری)

حقیقت متهور و مظلومیت متبلوری که با هیئت و هویت مزاری در برهه‌ای از زمان، همچون صبح اردیبهشت پلک زد و افق‌های بلند و بلورین‌رهایی را با درایت سیاسی و شهامت انسانی به روی همگان گشود؛ منطق مهیمن و سدشکنی که مفاهیم ارزشمند ناشناخته و نیاافته‌ای چون وحدت ملی، حقوق فردی، عدالت اجتماعی، برادری و برابری بشری را وارد هنجار سیاسی-اداری این سرزمین کرد و مردم مغضوب و مقهورش را به باور برین و نوینی از خردورزی و خودباوری رساند؛ سپمای سبز و سر به ابری که زجر زنجیر و رنج ریسمان تحقیر را از دست و دوش خلق خون‌تپیده و خطر دیده‌اش شکست و با تمام همت و هستی خود در احیای هویت و عزت و آزادی شان تپید و وزید و رزمید و خون جاری و جوانش را نیز بر خاک پایداری و سرفرازی شان پاشید؛ بارها شایسته سبزترین صدا و سرود است و نه از

رباعی، دوبیتی و چهارپاره نیز احساسات گداخته و عاشقانه شاعران زیادی را در سوز و سوگ شهادت و شخصیت شهید مزاری، به تصویر و ترسیم گرفته است؛ تجلیات ناگاه و گاهگاه عاشقانه و عارفانه‌ای که بُزاده‌های درک و درد شاعر را همچون آذرخش، در بیت بیت خود انعکاس داده، در هیئت و قامت گویا و کوتاه، با تمثیلات و تشبیهات زیبا و رسا که بعضاً در رنگ و آهنگ تصنیف و تعزیه با لحن و لهجه بومی و محلی فریاد شده است، بندبند هر استخوانی را از درد و داغ شعله‌ور می‌کند و فراق تلخ مزاری و جای خالی آن فریادگر آزادی را در هنجار عشق و آیشار ایمان و بهار آرمان مردم، به هفت اقلیم جهان جار می‌زند:

همرنگ ستاره در شب ماه آمد  
چون تیغ شهاب روشن آوا آمد  
با شاخه‌ای از نور در آن کژگردی  
آن پیر به احتجاج پیدا آمد \*

باشد که تنفسم بهاری گردد  
یک بار دگر شبح فراری گردد  
ای کاش نبود و بود ما یکجا باز  
برخیزد و یک تپش «مزاری» گردد

(سید موحد بلخی)

چشمان تو گفت نوبهار آمده است  
دیدم که سنگ‌ها به بار آمده است  
بنگر ز افق که سرخگل‌های جهان  
امروز به آغوش مزار آمده است

جوی و شتک باد کجا شد بیدش؟  
کلکین شب و دود چه شد امیدش؟  
ای دوست هنوز یاد چشم تو به خیر  
هرسونگری کوه، ولی خورشیدش؟

\*\*\*

مسیحادم خلیل آسا مزاری!  
بت و بتخانه و بتگر شکستی  
ترا کشتند با دستان بسته!  
تو که زنجیر و آهنگر شکستی  
(محمد بشیر بختیاری)

سلام ای رهبر آزادی و عشق  
که برچیدی گلیم بندگی را  
که باخونت به روی ظلم و بیداد



سروده و ستوده و به تاریخ سپرده‌اند!

۱) ژئوس؛ در اساطیر یونانی، پادشاه خدایان و فرمانروای تمام زیارتگاه‌های کوه المپ بود/ پرومتئوس؛ از اساطیر یونان که شعله ممنوعه مقدس را به آدمیان داد و مغضوب ژئوس شد؛ ژئوس، او را بر قله‌ای در قفقاز معذب گذاشت؛ هر روز عقابی می‌آمد و جگر او را می‌خورد و شب جگر از نو می‌رویید.

۲) بودا: سیدارتا مؤسس مذهب و تفکر فلسفی بودایی / مارا: موجودی ستیزنده که می‌کوشید تا بودا را از رسیدن به «نیروانا» بازدارد.

۳) زرتشت: پیامبر و سراینده «گاتاها» کهن‌ترین بخش دین زرتشتی / گرهما: از دشمنان زرتشت که انسان‌ها را از راستی، درست‌ی و نیکی باز می‌داشت

۴) پیشوای روحانی و معنوی برهمنی در هند/ دیو پلیدی که برای از بین بردن معنویت و نیکی تلاش می‌کند.

۵) شاعر یونانی که گفته می‌شود حماسه منظوم ایلیاد و اودیسه را در ۸۰۰ یا ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد سروده است.

۶) شاعر برجسته عرب که در سال ۱۲۶ هجری، به جرم سرودن فضایل اهل بیت پیامبر (ص) در تاریکخانه یوسف ثقفی، توسط هشت جلد شمشیر باران شد و به شهادت رسید.

۷) گر بریزی بحر را در کوزه‌ای - چند گنجد قسمت یک روزه‌ای (مثنوی معنوی دفتر اول)

۸- إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةٍ (میزان الحکمه، ج ۶، ص ۲۷۶۶، ح ۹۴۳۶).

منظر مجاز یک اسطوره، که از محشر و محضر یک حقیقت زنده و ایستاده، سزاینده زیباترین بیت‌الغزل عشق و حماسه، و زبینه رساترین هیئت از استعاره و کنایه هر سراینده و ستاینده است.

تصویرهای موزونی از ترکیب‌های وصفی و اضافی همچون «شولای بیکسی، عصمت شعله، بادهای نامراد، انار حوصله، بهشت پرپر، تلاوت سحر، شکوه شرقی، منظومه عشق، یاغی سبز، تیغ شهاب، پنجه آفتاب، فراز ستاره، منطق آینه، کوچه دلتنگی، مشرب اشراق، نبض ستاره، نگاه مغرور، گلدان اشک، شط دشت، آینه فردا، آهوی بخت، پیک بهشت، نمایش خیال، شیوع درختان، خاک فروزان، کشاکش رود، قاف واقعه، نطح آتش، طور باور، نافله عشق، هیبت هبوط، عشوه صحرا، دفتر تفتیده، بیکر حماسه، شانه شیون، تلاطم قرن، سرود سپیده، اندوه باستانی، نفس رود، رنج ریشه، مضاربه خاک، جغرافیای روح، بیرق خورشید، چشمه آینه، عشق‌های زخمی، باران پلک‌ها، باور خاکستری، گریه‌های سرخ، تشنگان چشمه، مرثیه آفتاب، پیوند باران، شعله زنجیر، فریاد سرخ، گریه خون، فوج ستاره، مزرعه مهربانی، ایل صنوبر، مسیح باور، گریبان صبح، چلچراغ چشم، گل ایمان، خوشه‌های اشک ...» زیباترین تعبیرها و تفسیرهایی‌اند که شعرای معاصر، از رفعت «حکمت» (۸) شعر بهره برده و آنگونه که ادای بهای وزین خون و روای ذبح عظیم جان جوان مزاری شهید بوده و هست؛ مشحون از عشق و عطش، از عرفان و عاطفه، از فراق و اشتیاق، از راز و نیاز، از تعزیه و تراژیدی، سپیده خوانی کرده و بالحن و لهجه محفوف با حماسه و ملهوف از مرثیه،